



سجاق قفلی

# کیا کاردک و سیامارمولک

## مبصر کلاس

۳۴

بوجان

۱۳۹۲

تصویرگر: وحید کریمیان

آقای محتشم که وارد کلاس شد، یکی گفت برپا، یکی گفت برجا. نصف بچه‌ها از جایشان بلند شدند و نصف دیگر سر جایشان نشستند. سیامارمولک هم بیش از حد از جایش بلند شده بود. چون وقتی آقای محتشم، ناظم مدرسه وارد کلاس شد یقه‌اش در دست کیا کاردک بود و نیم متر از زمین بلند شده بود. آقای محتشم فریاد زد: «ول کن یقه بچه مردم را، نفله شد.» کیا کاردک یقه سیا را ول کرد و سیا پخش زمین شد. آقای محتشم دوباره فریاد زد: «این چه وضعیه؟ مبصر کلاس کیسه؟» صدا از نیمکت درآمد ولی از بچه‌های کلاس صدا در نیامد. یکی از ته کلاس با ترس گفت: «آقا اجازه! مبصر معصومی بود که دیروز مدرسه‌اش رو عوض کرد.» آقای محتشم زیر لب غرغر کرد: «ها. پس که این‌طور. حالا می‌خوام یه مبصر جدید انتخاب کنم. کی دوست داره مبصر بشه؟» کیا کاردک و سیامارمولک به همراه بیش از نیمی از بچه‌های کلاس دستشان را بلند کردند. آقای محتشم نیم‌نگاهی به دست‌های بالا رفته بچه‌ها انداخت و باز غرغر کرد: «حالا اگه می‌گفتم کی حاضره بیاد پای تخته درس جواب بده یه دست هم بالا نمی‌رفت. با این همه مبصر چرا این‌قدر کلاستون بی‌نظمه. خوب کی معدلش از همه بهتره؟» دست اصغری شاگرد اول کلاس و کیا کاردک و سیامارمولک بالا رفت.

آقای محتشم با تعجب گفت: «شما دو تا هم معدلتون از همه بهتره؟ به حق چیزای ندیده و نشنیده.» سیامارمولک فش فشی کرد و گفت: «بعله آقا. البته از آخر.» آقای محتشم کمی فکر کرد و گفت: «این هم حرفی است. هر سه تا بیایید پای تخته.» اصغری گفت: «آقا ما نمی‌خوایم مبصر بشیم. به درسمون لطمه می‌خوره.» کیا کاردک نگاه ترسناکی به سیامارمولک انداخت که یعنی تو هم انصراف بده. سیا گفت: «آقا اجازه کیا هم می‌گه می‌خواد انصراف بده. آخه می‌ترسه به هیکلش لطمه بخوره.» همه بچه‌ها زدند زیر خنده. آقای محتشم هم به خنده افتاد. بعد از چند دقیقه آقای محتشم گفت: «ساکت. تو هم نمی‌خواد مبصر بشی چون می‌ترسم به زبونت لطمه بخوره. فعلا کیا مبصر باشه، تو هم نایب مبصر تا ببینم چه کار می‌کنید. اگه خوب بودید و شاگرد اول شدید دوره مبصر شدنتون رو تمدید می‌کنم.» کیا کاردک و سیامارمولک هر دو خوشحال شدند چون از فردا تمرین‌های منزلشان را بچه‌ها می‌نوشتند و گر نه اسمشان به عنوان بی‌انضباط به آقای ناظم گزارش می‌شد.

